بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 25/1/1387

بحث سر اصل در جملات شرطیه ای که متعدد باشند و جزائشون واحد باشد آیا در اینجا اصل تداخل یا عدم تداخل است و در این بحث میکردیم ،مرحوم آخوند در متن کفایه استظهار کرده بودن اصل عدم تداخل است و ظهور شرط را در عدم تداخل یعنی آن اموری که سبب میشود که جمله شرطیه ظهور در عدم تداخل داشته باشد آنها را وارد به ظهور جزا در تداخل میدانست که ما مناقشات مختلفی داشتیم ،گفتیم اولا ظهور هردو به مقدمات حکمت است ،حالا بر فرض هم ظهور هردو به مقدمات حکمت نباشد لازمه اش این تقییدی که شما گفتید نیست این را میشود یک جور دیگه ای تقیید کرد که نتیجه اش تداخل در مسببات است که قبلا گفتیم،یک اشکال دیگه ای که طرح کردم اصلا اشکال این است که ما در واقع اصل این مبنا را که شما پذیرفتید که در اطلاق با ظهور وضعی فرق دارد ، از نظرظهور وضعی فعلی است، ظهور اطلاقی معلق به عدم بیان است این مطلب را پذیرفته بودید به عنوان یک اصل مفروغ گرفته شده در کلمات شما ،ما اینها را قبول نداریم ،خوب من یک توضیح بیشتری عرض بکنم ،یک بحثی در تعادل و تراجیح مطرح هست به نام تعارض عموم واطلاق ،مرحوم شیخ انصاری فرمودن اگر دوتا دلیل یک دلیلش به عموم دال بر مطلبی باشد دلیل دیگر به اطلاق دال باشد ظهور عموم بر ظهور اطلاق مقدم است به دلیل اینکه ظهور عموم به وضع است و ظهور اطلاق به مقدمات حکمت هست و یکی از مقدمات حکمت عدم وجود بیان است پس بنابراین با وجود عموم این مقدمه حکمت تمام نیست مرحوم آخوند در پاسخ این تقریب فرموده اند که ظهور اطلاق متوقف بر عدم بیان علی وجه الاطلاق نیست ، عدم بیان متصل جزء مقدمات حکمت است پس بنابراین اگر همراه کلام یک بیان یا محتمل البیانه ای وجود داشت دیگه مقدمات حکمت شکل نمیگرد ولی بحث شما این است که یک دلیل عام است دلیل دیگر مطلق است بنابراین مجرد اینکه دلیلی منفصل از دلیل مطلق هست وجود دارد این بیان کافی نیست برای انکه مقدمات حکمت را زمین بزنیم ،البته توجه میفرمایید که این بحث را در عموم واطلاق طرح کردن ولی نکته بحث عام تر است یعنی عموم از باب مثال هست در واقع هرچیزی که دلالتش مستند به وضع باشد در مقابل چیزی که مستند به اجرای مقدمات حکمت باشد ، درواقع تفاوت این دوتا این هست ،عموم یک مثال هست از دلالت وضعیه ، پس بنابراین بحث مرحوم آخوند و شیخ در تعارض دلالت وضعیه و دلالت اطلاقیه است ، هردو یک مطلبی را مفروغ عنه گرفتن و آن این است که اگر دلالت وضعیه و اطلاقیه در یک جمله باشند، متصل باشند ، دلالت وضعیه وارد میشود بر دلالت اطلاقیه پس بنابراین اگر دوتا دلیل ما نداشته باشیم دلیل واحدی داشته باشیم که دوگونه ظهور درش وجود داشته باشد یک ظهورش ناشی از وضع باشد یک ظهورش ناشی از اطلاق به مقدمات حکمت باشد ، ظهور ناشی از وضع به بین هردو بزرگوار ، هر دو این را پذیرفتن که وارد میشود بر ظهور ناشی از اطلاق ، ما عرضمون در همینجاست که بین ظهور وضعی و اطلاقی فرقی نیست هر دوی اینها برای دفع یکسری احتمالات به عدم بیان نیازمند هستند اگر آن احتمالات را دفع کردید دیگه چیز بیشتری اطلاق ندارد ،بین اطلاق و عموم یا بین اطلاق ودلالت وضعیه از این جهت فرقی نیست ،آن این است که دلالت و ضعیه و اطلاقیه هردوش باید احتمال مجاز در کلمه و احتمال مجاز در حذف را منتفی بسازید ، با وجود قرینه متصله یا محتمل القرینیه دیگه نمیشود احتمال تجوز در کلمه یا در حذف را منتفی کرد ، اجرای اصالة الحقیقه چه به معنای اصالة الحقیقه ای که نافی احتمال تجوز در کلمه است و چه به معنای اصالة الحقیقه ای که نافی احتمال تجوز در حذف هست هردو در جایی که قرینه ای وجود داشته باشد در خود کلام حالا چه قرینه لفظیه چه قرینه حالیه یا محتمل القرینیه جاری نیستند ، نکته جدیدی در اطلاق نیست ، اطلاق فقط یک نکته نیازمند هست آن هم در مقام بیان بودن است همین کافی است و دیگه چیز زائدی ندارد.(اگر در جایی شک کردیم که مدخول در کلمه چیست ، تجوز در کلمه به کار رفته است یا تجوز در حذف به کار نرفته است شک کردیم آنجا با اصالة الحقیقه تعیین میکنیم مدخول چیست و کلّ استیعاب مذکور را ازش استفاده میشود نه استیعاب چیزی که معلوم نیست ، استیعاب آنچیزی که مدخول کلام ما هست ،مدخول کلام ما چیست آیا عالم است یا عالمی که قید دارد آن عالم هم به چه معناست ؟ به معنای حقیقیش است یا مجازیش است اینها همه به برکت اجری اصالة الحقیقه در مدخول یه به دلیل اینکه یقین داریم،که اگه یقین هم داشته باشیم دیگه اصالة الحقیقه نمیخواهد، ولی اینها هیچکدام به بحث مقدمات حکمت ربط ندارد ، مرحوم آخوند در بحث دواران امر بین عام و مطلق علتی که میگه عام بر مطلق مقدم است اجرای مقدمات حکمت در مدخول شرط نمیداند اگر شرط بداند که از اول آن بحث کلاً زیر سوال میرود ،اصلا کل این حرفها بر این مبناست که ما در مدخول نیاز به مقدمات حکمت نداریم که ما میخواهیم بگیم آن مبنایی که اقتضا میکند در مدخول نیاز به مقدمات حکمت نداریم اگر آن مبنا را خوب تحلیل بکنیم به نتیجه ای می انجامد که به آن نتیجه توجه نشده است ،حالا تعرض شد چه باید بکنیم بحث دیگری است حالا من در آینده همین بحث را میخواهم بکنم،)البته اینجا یک بحثی دوستان در جلسه سابق بیان کردن که اگر شما اینجور قائل هستید چرا جایی که شرط یکی است ، تعدد وجودی دارد با جایی که دوتا شرط هست بین اینها تفکیک قائل شدید ، اینها را یک کاسه بحث میکردید ، پاسخ اجمالی قضیه این است که از این چهت که دلالت شرط وضعی است و دلالت وضعی و دلالت اطلاقی هم عرض هم هستند این دوتا بحث مثل هم هستند ولی نکات دیگری وجود دارد که آنها سبب میشود ما اینها را جدا کنیم ، اجمالا عرض کنم طرف تعارض با دلالت اطلاقی جزا در این دوتا جمله متفاوت هست کیفیت حلّ تعارضش هم ممکن است متفاوت باشد ، یک جهت مشترک دارند هردوتاشون تعارض وجود دارد ولی تعارض بین چی و چی در این دو بحث فرق دارد ،تفسیرش را بعدا عرض میکنم .خوب این یک مرحله ، مرحوم آخوند اینجا در متن کفایه که قائل به عدم تداخل شده بودن به آن بیان گفتند که دلیل اول بر دلیل دوم ورود دارد در حاشیه میفرمایند که ،تقریب مرحوم در مبنای شیخ انصاری که در اجرای مقدمات حکمت عدم وجود مطلق البیان را شرط میدانست تمام است والا ما که در اجرای مقدمات حکمت عدم وجود بیان متصل را شرط میدانیم این بیان به آن بیان جاری نیست باید به یک بیان دیگری مطلب را تمام کرد که بعد ایشان توضیح میفرمایند همینجا ما قبلا اشکال کردیم و گفتیم این اشکال شما فقط در صورتی که شرطین متعدد باشند می آید و الّا شرط واحد باشد این اشکال به شما نمیاد،و همین یکی از نکاتی است که باید بین دو بحث تفصیل قائل شد، روی مبنای آخوند که واضح است که باید تفصیل قائل شد و این اینجا جدلی است ،این اشکالی که داریم اشکال روی مبنای ایشان است این را قبول داریم ، مرحوم آخوند که فرق قائل میشوند بین قرینه متصل و قرینه منفصل در جایی که یک شرط وجود داشته باشد ، ظهور شرط در تعدد شرط است ظهور جزا در صرف الوجود بودن اطلاقی است ، ظهور شرط در تعدد شرط را بر ظهور جزا باید بگید وارد است دیگه دریک دلیل هستند دیگه ، این اشکال یک دلیل و دو دلیل اینجا نمیاد،(انحلال در دلیل نیست در مدلول دلیل است یعنی دلیل ما کاشف از احکام عدیده است ،تعدد در محکی است نه در حاکی )،مرحوم آخوند ادامه میدهند میگن پس بنابراین روی مبنای شیخ اشکال ما ورود وارد است ولی روی مبنای خود ما اشکال ورود نیست ، حالا قدر متیقنش آنجایی که گفتیم که روی مبنای آخوند اشکالشون هست ،کجا؟ جایی که دوشرط مختلف باشند اذا نمت فتوضّأ اذا بلت فتوضّأ خوب در اینجا چیکار میکنید ایشان میگند اینجا ولو دوتا دلیلند عرف متعارف بعد از اینکه این دوتا دلیل را دید در جزا تصرف میکند ،کما اینکه وقتی که متصل بود در جزا تصرف میکرد ، این کما اینکه وقتی متصل بود در جزا تصرف میکرد ناظر به استدلال هست که یک کبرای کلی که در کلمات آقای صدر و خویی و دیگران هم اشاره به این مطلب شده است که ما سابقا دراین مناقشه کردیم که آن کبری این بود که آن نحوه تصرفی که در فرض اتصال ما در دلیل میکنیم در فرض انفصال هم همان نحوه تصرف را باید بکنیم، به تعبیر دیگه آنچیزی که در فرض اتصال هادم اصل ظهور است در فرض انفصال هادم بقای ظهور هست یا هادم حجیّـت ظهور هست ، مرحوم آخوند و اینها جمع عرفی را ظهور بقایی میگیرند نه حجیّـت ظهور ،حالا این تفاوتهای مبنایی هست که ، علی ای تقدیر آنچیزی که در فرض اتصال باعث میشود که ظهور شکل نگیرد در فرض انفصال سبب میشود که در مقام جمع عرفی این را مقدم بدانیم،آنچیزی که هادم ظهور هست در فرض انفصال مقدم هست پس بنابراین ظهور شرط اگر متصل میشد باعث میشد که دیگه جزا ظهور نداشته باشد ،ظهور شرط در تعدد،در حدوث عند الحدوث ، اینجا هم ظهور شرط که منفصل هست عرفا مقدم هست بر جزا که ما گفتیم این کبرای کلی که ایشان فرموده است ما دلیلی بر این کبری نمیشناسیم ، مرحوم امام کلام آخوند را اینطوری نفهمیده است ، کلام آخوند را بدون یک دلیل و برهان در واقع قرار داده است ،عرف متعارف اینجا جمع عرفی میکنند در جزا تصرف میکنند ، اما این بیانی که ما گفتیم یک نوع تقریب برهانی خواسته بر این بیان بیاورد یک موقع میگید نه در جایی که شرط و جزا هست عرف در جزا تصرف میکند خوب این را باید بحث کرد که واقعا عرف در جزا تصرف میکند یا تصرف نمیکند؟ مرحوم امام این را پدیرفتند کلام مرحوم آخوند وهمین را تقریب کردن و عقیده ایشان این هست که برهان عقلی و اینها کأنّ اجمال است لازمه قواعد اجمال ولی عرف متعارف در جزا تصرف میکنند و در جزا که تصرف کردند لازمه اش عدم تداخل در اسباب را عرفا چنین است ، حالا ما باید ببینیم عرف متعارف واقعا اینجوری هست که درجزا تصرف بکند و تداخل بفهمد، اجمالا عرض کنم من مثالها به نظرم مثالها مختلف است بعضی جاها در جزا تصرف میکند بعضی وقتها در شرط یک قانون عامی که ما بخواهیم به آن استناد کنیم اجالتا نرسیده است ، نکته مهم اینجاست اینجا را با مثالها متنوعی که هست با بحثهای مختلفی که هست این را روشن کنیم که بحثهای سابقی هم که گفتیم باز به همینجا میرسد ،گفتیم ظهور شرط و جزا ظهورات متعارض هستند باید دید آیا عرف متعارف برای حل این تعارض راه حلی دارد یا ندارد این ظهوراتی که هست اگر عرف گفتیم ولو ذاتا این ظهورات متعارض ممکن است نشان بدهند عرف یک ظهور را بر ظهور دیگه مقدم میکند ،خوب باید مثالهای عرفی بیاریم ببینیم واقعا همینجور هست که یک ظهور بر ظهور دیگر مقدم میکند نمیکند امثال اینها این بحثهایی است که در جلسه آینده میکنیم .